
مبنای ملاک‌های ترجیح اقوال رجالیون در تعارض جرح و تعدیل

سید مجتبی عزیزی*

میثم مطیعی**

چکیده: ◀

صاحبان منابع مهم رجالی و دیگر علمای بزرگ رجال در مواضع متعددی در جرح و تعدیل برخی از رجال حدیث، اتفاق نظر ندارند، بلکه اختلاف‌هایی جدی دارند. برای حل این اختلاف‌ها لازم است که ملاک‌هایی برای ترجیح اقوال رجالیون در مواضع اختلاف آن‌ها در جرح و تعدیل یافت. بحث از این ملاک‌ها و تحلیل آن‌ها، هدف اصلی مقاله حاضر است. برخی از ملاک‌های بزرگان رجال در این زمینه عبارت‌اند از: رجوع به شخصیت رجالی، کیفیت قول جرح و معدّل، نحوه دسترسی جرح و معدّل به احوال راوی، تقدیم قول جرح، جمع بین قول جرح و معدّل (قول به تفصیل)، تقدیم قول معدّل. نگارندگان در مقاله حاضر می‌کوشند تا با بررسی سابقه و مبنای این ملاک‌ها و نیز بررسی مواردی از آن‌ها، درباره چند تن از رجال حدیث مورد اختلاف، نشان دهند که مبنای اصلی وضع ملاک‌های مذکور «زیادتی علم» است و بر این مبنا نمی‌توان یکی از این ملاک‌ها را در همه موارد اختلاف در جرح و تعدیل روات جاری دانست؛ حتی در برخی موارد، مبنای «زیادت در علم و بیشتر بودن اطلاع» باعث می‌شود که این قاعده‌ها در جهت عکس اعمال شود.

◀ **کلیدواژه‌ها:** علم رجال، جرح، تعدیل، تعارض جرح و تعدیل، اختلاف رجالیون، ملاک تقدیم جرح، زیادت علم.

* استادیار دانشگاه امام صادق (ع) / seyedmojtbaazizi@gmail.com

** دانشجوی دکتری قرآن و حدیث دانشگاه امام صادق (ع) / m.mahmel@gmail.com

مقدمه

علم رجال یکی از باسابقه‌ترین و مهم‌ترین علوم حدیثی است که در دوره‌های متأخر، به‌خصوص با مبنا قرار گرفتن تقسیم‌بندی چهارگانه حدیثی (صحیح، موثق، حسن و ضعیف) نقش آن در تعیین حجیت احادیث، افزایش یافته است. اهمیت علم رجال از سویی دیگر به این علت است که غالب علوم حدیثی دیگر به علم رجال نیازمند هستند و بدون توجه به آن، نمی‌توان از دیگر علوم حدیث نیز بهره‌ وافی برد.

عالمان رجالی بنا بر اصلی‌ترین وظیفه علم رجال که تعیین میزان وثاقت روایت است، ناچار از جرح و تعدیل روایت هستند. جرح و تعدیل اصطلاحی در علوم حدیث ناظر به ارزیابی منفی یا مثبت در نقد راویان حدیث است. ظاهراً این اصطلاحات نخست در حیطه فقه در مبحث شهادت به کار رفته و از آنجا به حوزه نقد رجال راه یافته است. مسئله جرح و تعدیل در علم رجال، به حدی جدی است که گاه از علم مجزایی تحت عنوان «علم جرح¹ و تعدیل» سخن به میان می‌آید و باجی² از متقدمان عامی المذهب این زمینه، در تعریف این علم بیان می‌دارد: «آن علمی است که در آن از جرح و تعدیل روایت با الفاظ مخصوص آن و مراتب آن الفاظ سخن به میان می‌آید.»³ (باجی، بی تا، ج 1، ص 32) هدف اصلی از جرح و تعدیل راویان دستیابی به ملاک‌هایی در ارزیابی اعتبار روایات آنهاست. تعدیل بیان اوصافی است که هرگاه در راوی تحقق یابد، نقل او معتبر خواهد بود و جرح، بیان اوصافی است که تحقق آنها در راوی موجب بی‌اعتبار شدن روایت اوست.

طرح مسئله

اما آنچه مقاله حاضر به صورت خاص به دنبال بحث درباره آن است، مسئله «مبنای ملاک‌های ترجیح اقوال رجالیون در تعارض جرح و تعدیل» است. به عبارت بهتر، در موارد فراوانی که مثال‌های متعددی از آن در ادامه همین مقاله ذکر خواهد شد، شاهد آن هستیم که بزرگان علم رجال در خصوص یک راوی هم‌نظر نیستند. این امر باعث می‌شود که درباره یک راوی خاص، هم جرح و هم تعدیل وارد شده باشد؛ از این رو لازم است که اولاً ملاک‌های ترجیح اقوال رجالیون را تشخیص دهیم؛ ثانیاً بررسی کنیم که مبنای این ملاک‌ها چه بوده است.

چنان‌که برخی از محققان بیان داشته‌اند، مقصود از این مسئله آن است که «از سویی توثیقی از یک راوی (چه تعدیل و چه توثیق به معنای خاص آن و چه تحسین او) به دست ما رسیده باشد و از سوی دیگر، در مقابل آن جرح همان راوی به دست ما رسیده باشد و آنگاه مسئله این است که کدام یک از این دو باید مقدم داشته شود و بر کدام یک باید اعتماد نمود.»⁴ (فضلی، 1416ق، ص 160)

برای مثال، مرحوم نجاشی،⁵ سهل بن زیاد آدمی را به صراحت تضعیف می‌کند و درباره او می‌نویسد: «او در حدیث ضعیف بود و غیر قابل اعتماد و احمد بن محمد بن عیسی شهادت به اهل غلو و دروغ‌گو بودن او می‌داد و او را از قم اخراج کرد.»⁶ (نجاشی، 1407ق، ص 185) همین‌طور ابن غضائری⁷ درباره او می‌نویسد: «او جداً ضعیف و از جهت دین و روایت فاسد بود و احمد بن محمد بن عیسی الاشعری او را از قم اخراج کرد و از وی اظهار برائت نمود و از سماع حدیث و نقل حدیث او منع کرد، چراکه او روایات مرسل نقل می‌نمود و بر مجاهیل اعتماد می‌کرد.»⁸ (ابن غضائری، 1363، ص 67) واضح است آنچه نجاشی و ابن غضائری در باب سهل بن زیاد آورده‌اند، صراحت در جرح او دارد و اگر نظر این دو رجالی مشهور مبنا قرار گیرد، روایات این راوی دچار ضعف می‌شود. این در حالی است که مرحوم شیخ طوسی⁹ در کتاب رجال خویش، به صراحت سهل بن زیاد آدمی را توثیق می‌کند. (طوسی، 1415ق، ص 387)

برای مثالی دیگر، می‌توان به معلی بن خنیس اشاره کرد که گروهی از رجالیون مانند نجاشی (1407ق، ص 417) و ابن غضائری (1363ق، ص 87) او را تضعیف کرده‌اند و مرحوم کشی¹⁰ در رجال خویش در مدح (طوسی، 1348ق، ص 377-379) و ذم (همان، ص 247 و 248) او احادیثی ذکر کرده است، اما شیخ طوسی در کتاب الغیبه (همو، 1411ق، ص 347) و گروهی دیگر از رجالیون او را توثیق کرده‌اند. (حلی، 1411ق، ص 259)

چنان‌که مشاهده می‌شود و از همین چند مثال نیز به خوبی می‌توان دریافت، مسئله ملاک ترجیح اقوال متعارض علمای رجال در این موارد، از اهمیت جدی برخوردار می‌شود و به تبع آن مبنای این ملاک‌ها نیز اهمیت می‌یابد. شایان ذکر است که اختلاف

اقوال رجالیون به همین میزان محدود نمی‌شود، بلکه گاه یک رجالی درباره‌ی یک راوی اقوال مختلف و متعارضی دارد که نحوه‌ی جمع بین اقوال مختلف یک رجالی و تقدیم قائل شدن برای یک نظر او بر نظر دیگرش، خود باعث غموض بیشتر مسئله می‌شود؛ برای مثال، نجاشی از شیخ مفید نقل می‌کند که ایشان جابر بن یزید جعفی را به اختلاط در مذهب نسبت می‌دهد است.¹¹ (نجاشی، 1407ق، ص 128) اما شیخ مفید در رساله‌ی العددیه جابر را «از فقهایی برشمرده است که طعنی درباره‌ی آن‌ها وجود ندارد و امکان مذمت ایشان وجود ندارد.¹²» (به نقل از خویی، 1410ق، ج 4، ص 338)

مثال دیگر در این باره، سالم بن مکرم است که شیخ طوسی در فهرست (طوسی، بی تا، ص 226) او را تضعیف کرده¹³ و در استبصار (طوسی، 1390ق، ج 2، ص 36) ذیل حدیث 17 نیز بر این تضعیف تأکید کرده است¹⁴، اما علامه حلی توثیق او را نیز به شیخ طوسی نسبت می‌دهد.¹⁵ (حلی، 1411ق، ص 227) یا چنان‌که پیش از این درباره‌ی سهل به زیاد آدمی بیان شد، مرحوم شیخ طوسی در کتاب رجال خویش او را ثقه شمرده (طوسی، 1415ق، ص 387) اما در کتاب الفهرست، او را تضعیف کرده است. (طوسی، بی تا، ص 228)

برای آخرین مثال در این باره، می‌توان به محمد بن سنان الزاهری اشاره کرد که کشتی در باب وی، دو قول متعارض دارد. از سویی وی را تضعیف کرده است (طوسی، 1348ق، ص 382، 503 و 546) و از سوی دیگر، وی را مدح کرده است. (همان، ص 502، 503 و 504)

با توجه به آنچه ذکر شد، پرسش اصلی مقاله حاضر آن است که عالمان علم رجال در حل تعارض میان جرح و تعدیل، به چه ملاک‌هایی استناد کرده‌اند و مبنای این ملاک‌ها چه بوده است؟

اما پیش از شروع بحث، ذکر این نکته لازم به نظر می‌رسد که قبل از چنین بحثی، ابتدا باید از وجود تعارض مطمئن شد؛ مثلاً اگر شک در اتحاد راوی باشد (شک در اینکه کسی که جرح شده، همان کسی است که تعدیل شده) اصولاً تعارضی شکل نگرفته است که بخواهیم دنبال ترجیح و حل آن باشیم؛ چنان‌که برخی از محققان، اشاراتی در این باره دارند. (خاقانی، 1404ق، ص 59)

ملاک‌های رجالیون در تعارض جرح و معدّل

با بررسی آثار عالمان علم رجال می‌توان راه‌حل‌های مختلف و ملاک‌های متفاوتی را برای این مسئله یافت که در ادامه، به اختصار، هر یک از این راه‌حل‌ها را معرفی و برای آن مثال‌هایی ذکر می‌شود و در نهایت، به بررسی مبنای این ملاک‌ها خواهیم پرداخت:

1. رجوع به شخصیت رجالی

یکی از راه‌هایی که عالمان رجالی در حل این مسئله در پیش گرفته‌اند، مراجعه به احوال رجالیونی است که در جرح و تعدیل راوی مورد نظر اختلاف دارند. از این راه می‌توان به «ملاک رجوع به شخصیت رجالی» تعبیر کرد. منظور از این راه حل آن است که به شخصیت رجالی و به ترجیحات موجود در شخصیت جرح و معدّل توجه کنیم¹⁶ و این ترجیحات موجود در احوال رجالیون را ملاکی برای پذیرش قول آن‌ها یا تقدیم قول آن‌ها بر قول مخالف آن‌ها قرار دهیم. مرحوم میرداماد¹⁷ در *الرواشح السماویة*، همین نظر را بیان می‌کند. (میرداماد، 1405ق، ص 92) برای مثال، خاقانی معتقد است یکی از راه‌های حل تعارض قول جرح و معدّل رجوع به شخصیت رجالی است؛ برای مثال، او از مقدم بودن تزکیه نجاشی بر جرح شیخ طوسی و نیز مقدم بودن تزکیه نجاشی و شیخ طوسی بر جرح ابن غضائری بر همین مبنا سخن می‌گوید.¹⁸ (خاقانی، 1404ق، ص 56)

برای مثالی در این زمینه، می‌توان به سالم بن مکرم اشاره کرد که نجاشی به صراحت او را توثیق کرده است¹⁹ (نجاشی، 1407ق، ص 188)، اما شیخ طوسی در *فهرست*²⁰ (طوسی، بی‌تا، ص 226) و نیز در *استبصار*²¹ (همو، 1390ق، ج 2، ص 36) او را تضعیف کرده است؛ البته باید خاطرنشان ساخت که مرحوم خاقانی²² در *رجال* خویش، راه حل نهایی را در همه‌جا مراجعه به حال خود جرح و معدّل و بررسی آن‌ها نمی‌داند، اما در بسیاری از موارد معتقد است که راهی جز بررسی خود جرح و معدّل و بردن ملاک ترجیح روی خود آن‌ها وجود ندارد؛ چنان‌که خاطرنشان می‌سازد: «پس ناچار باید به سوی ترجیح قول کسی که ضابط‌تر و عادل‌تر و آگاه‌تر است، حرکت کنیم... ترجیح بر اساس امور خارجی مثل اینکه یکی از جرح یا معدّل

به لحاظ ضبط و اطلاع و آگاهی به حال راوی بالاتر باشد... یا امور دیگری که موجب تقویت ظن است و اگر نه باید توقف نمود.²⁴ (خاقانی، 1404ق، ص 58)

برای مثالی در این زمینه، می توان به ابراهیم بن سلیمان بن عبدالله بن حیان النهمی اشاره کرد که شیخ طوسی او را به صراحت توثیق کرده است²⁵ (طوسی، بی تا، ص 16) و نجاشی نیز او را توثیق کرده است (نجاشی، 1407ق، ص 18) ولی ابن غضائری او را به ضعف در مذهب و روایت از ضعفا نسبت داده است.²⁶ (ابن غضائری، 1363ق، ص 41) نکته حائز اهمیت در اینجا این است که علامه حلی در حل این تعارض میان جرح و تعدیل، بر همین اساس حکم به قبول و عمل بر اساس روایات او کرده است.²⁷ (حلی، 1411ق، ص 5)

شایان ذکر است که وثاقت و ضبط و قوت نجاشی در رجال به حدی است که او را بر سایر بزرگان رجال مقدم می دارند و حتی برخی از «تقدیم قول نجاشی» به عنوان قاعده ای در حل تعارضات رجالی سخن می گویند. (فضلی، 1416ق، ص 166)

چنان که عبدالهادی فضلی (متولد 1345ق) در کتاب *اصول علم رجال خویش* در ذکر قواعد تعارض، دومین قاعده را «تقدیم قول نجاشی» قرار می دهد و بیان می کند: «تقدیم قول نجاشی به فراغ بال او برای متخصص شدن در این زمینه باز می گردد و نیز به اینکه در این باب به واسطه شرایط مساعد و مصادر فراوان و اطلاعات وسیعی که داشت، به میزانی از کارشناسی و خبرویّت دست یافت که اعلم علمای شیعه در این علم محسوب می شود... بلکه از عمل علما چنین برمی آید که ظاهراً در هنگام تعارض قول او، حتی اگر صراحت نداشته باشد، بر قول دیگر ائمه رجال ولو اینکه نص و صریح باشد، اولویت می یابد.»²⁸ (فضلی، 1416ق، ص 166-167)

البته باید خاطر نشان ساخت که این راه حل، راه حلی نهایی نیست و نمی توان مدعی شد که در همه جا و در همه موارد تعارض، قول نجاشی مقدم است، زیرا در عمل می توان مواردی را یافت که این راه حل مورد اجرا نبوده است و توثیق برخی از رجالیون دیگر، بر تضعیف نجاشی تقدم می یابد؛ برای مثال، می توان به داود بن کثیر الرقی اشاره کرد که نجاشی به صراحت او را تضعیف کرده است²⁹ (نجاشی، 1407ق، ص 156) اما شیخ طوسی در رجال او را توثیق کرده است³⁰ (طوسی، 1415ق،

ص 336) و شیخ مفید (1413ق، ج 2، ص 248) و ابن فضال³¹ (به نقل از ابن داود حلّی، 1383ق، ص 146) او را توثیق کرده‌اند و بسیاری از اصحاب اجماع مانند حسن بن محبوب و ابن ابی عمیر و یونس بن عبدالرحمن و ابان بن عثمان از او نقل حدیث کرده‌اند و کشّی در جلالت شأن او، دو روایت از امام صادق علیه السلام آورده است³² (طوسی، 1348ق، ص 402) و به نظر می‌رسد که همه اینها باعث می‌شود که قول به وثاقت او بر تضعیف نجاشی مقدم داشته شود.

مثال دیگر در این باب، معلی بن خنیس است که در حالی که نجاشی به صراحت و به نحو تأویل ناپذیری، او را تضعیف کرده است.³³ (نجاشی، 1407ق، ص 417) بیشتر رجالیون از جمله شیخ طوسی (1411ق، ص 347) او را توثیق کرده‌اند.

2. کیفیت قول جارح و معدّل

راه حل دیگری که برای حل مسئله تعارض قول جارح و معدّل ارائه شده، مراجعه به کیفیت قول جارح و معدّل است. در این راه، به جای توجه به شخصیت و حالات جارح و معدّل، به کیفیت قول آن‌ها در جرح یا تعدیل آن‌ها راوی خاص توجه می‌شود؛ البته این امر در سایر علوم اسلامی نیز رایج بوده است، اما در این بحث می‌توان کیفیت‌های مختلفی را مبنای تقدیم قرار داد که در ذیل به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

2-1. تقدیم نص بر ظاهر در تعارض نص و ظاهر

یکی از صورت‌های ممکن توجه به کیفیت قول جارح و معدّل، بحث از کیفیت قول آن‌ها از حیث صراحت آن در توثیق و تجریح است؛ برای مثال، اگر جارح یا معدّل در بیان وضعیت راوی، مطلب را به صورتی بیان کرده است که «ظاهر» کلام او جرح یا تعدیل است، اما دیگری به صورت «نص» و با قاطعیت تام، خلاف آن را بیان کرده است می‌توان «نص» را بر ظاهر مقدم داشت؛ برای نمونه، در این باره می‌توان به علی ابن حدید بن حکیم (المدائنی الازدی الکوفی) اشاره کرد که در کتب اربعه، 234 روایت از او ذکر شده است و کشّی تصریح به فطحی بودن او می‌کند (طوسی، 1348ق، ص 570) اما ظاهر کلام کشّی در موارد دیگری درباره او به واسطه روایاتی که از امام جواد علیه السلام ذکر می‌کند، توثیق است. (همان، ص 279 و 496) این در حالی

است که شیخ طوسی در *استبصار*، به صراحت او را تضعیف کرده است.³⁴ (همو، 1390، ج 1، ص 40 و ج 3، ص 95) در *تهذیب الاحکام* نیز با همان صراحت و قریب به همین عبارت تضعیف او را تکرار کرده است. (طوسی، 1365ق، ج 7، ص 101) از این رو می‌توان با تقدیم نص بر ظاهر، حکم به ضعف او کرد.

البته باید توجه داشت که برخلاف این مطلب ذکر شده، برخی از بزرگان معتقدند که بین ظاهر و نص در عبارات تعدیل و تجریح نباید تفاوتی قائل شد، زیرا این تفاوت‌ها که برخی را با صراحت و به صورت نص، تعدیل یا جرح کرده‌اند و دیگری را به صورت ضمنی و بدون تصریح، تفنن در عبارت بوده است: «ما نمی‌بینیم که قدما در مقام عمل و در موارد ترجیح در تعارضات، بین کسی که در حق او برخی از مدح‌ها گفته شده و کسی که به صراحت توثیق شده است، فرقی گذاشته باشند... و این ثابت می‌کند که در نزد قدما ممدوح، نزدیک به عادل است و آن‌ها از یک صنف واحد هستند و اینکه برخی را به وثاقت توصیف کرده‌اند و برخی را به صلاح و زهد یا دین‌داری، تفنن در عبارت بوده است.»³⁵ (سبحانی، 1412ق، ص 154) این در حالی است که می‌بینیم در موارد دیگری، محققان میان قولی که نص باشد و قولی که صراحت نداشته باشد، تفاوت قائل‌اند؛ چنان‌که برخی مبنای تقدیم قول جارح را همین امر ذکر کرده و خاطر نشان ساخته‌اند که: «قول جارح مقدم است، زیرا قول جارح نص است و قول معدّل ظاهر می‌باشد.»³⁶ (فضلی، 1416ق، ص 160) این امر نشان می‌دهد که این محققان برای نص بودن یا ظاهر بودن و به عبارت دیگر، صراحت داشتن کلام جارح و معدّل، اثر عملی قائل هستند و مثالی که پیش از این ذکر شد، نیز مؤیدی در این زمینه است.

2-2. تقدیم مبین بر مجمل در تعارض مجمل و مبین

صورت دیگری از توجه به کیفیت قول جارح و معدّل، توجه به اجمال و تبیین در قول آن‌هاست؛ یعنی اگر یکی از جارح و معدّل سخن را به اجمال بیان کرده و دیگری در تعارض با او به تفصیل و مبین مطلبی را ذکر کرده است، می‌توان قول مبین را بر قول مجمل مقدم دانست؛ برای مثال، می‌توان به محمد بن بحر الرهنی اشاره کرد که ابن غضائری (1363ق، ص 98) و کشی (طوسی، 1348ق، ص 147) به

صورت مبین، او را جرح کرده‌اند، ولی مرحوم نجاشی با اظهار بی‌اطلاعی از مبنای این جرح، به صورت اجمالی او را مدح کرده است. (نجاشی، 1407ق، ص 384) شیخ طوسی نیز در *الفهرست* (بی‌تا، ص 390) او را به صورت مجمل مدح و رمی او به غلو را ذکر کرده است. علامه حلّی با بیان هر دو نظر قائل به توقف در روایات او شده است. (حلّی، 1411ق، ص 252) مشخص است که با توجه به جایگاه ابن غضائری و جرح‌های او، توقف علامه حلّی در روایات محمد بن بحر الرهنی، حکایت از نوعی تقدیم قول مبین ابن غضائری و کشی در این زمینه دارد.

2-3. تقدیم قول همراه با سبب بر قول بدون سبب در تعارض آن‌دو

صورت دیگری از توجه به کیفیت قول جارح و معدّل، توجه به ذکر سبب یا عدم آن در جرح و تعدیل است. بر این اساس، اگر یکی از جارح و معدّل سخن خود را با بیان سبب و معلّل ذکر کرده باشد و دیگری بدون بیان سبب و بدون ذکر علّت، می‌توان قول همراه با سبب را بر قول بدون بیان سبب مقدم دانست. به عبارت بهتر، ذکر سبب یکی از عوامل ایجاد اعتماد بر قول جارح و معدّل است و در کیفیت قول آن‌ها اثری جدی دارد. اما پیش از آنکه به تفصیل به این بحث وارد شویم، شایسته است به یکی از مباحث رایج در این زمینه اشاره شود و آن این است که برخی از صاحب‌نظران، ذکر سبب در جرح و تعدیل را لازم دانسته و بدون آن جرح و تعدیل را بدون فایده و بی‌اثر می‌دانند. چنان‌که ابوالولید باجی تصریح می‌کند: «جرح را فقط هنگامی ذکر می‌کنند که همراه با ذکر سبب و تفسیر شده باشد، چراکه امکان دارد مطلبی از نظر سخت‌گیران جرح باشد و از نظر دیگران چنین نباشد.»³⁷ (باجی، بی‌تا، ج 1، ص 31) به عبارت دیگر، باجی متذکر می‌شود که اصحاب جرح و تعدیل همه یک مذاق نداشته‌اند و به تعبیری «در بین آن‌ها سخت‌گیران و معتدلان و سهل‌گیران وجود داشته‌اند.»³⁸ (همان‌جا)

اگر مطلب آن‌چنان باشد که باجی خاطر نشان ساخته است و یا چنان‌که برخی دیگر از صاحب‌نظران به آن قائل بوده‌اند،³⁹ دیگر وجهی برای چنین تعارضی باقی نمی‌ماند، زیرا در این صورت، اصولاً جرح و تعدیل‌های بدون ذکر سبب، بی‌اثر و بی‌فایده می‌شود. اما به نظر می‌رسد که مطلب چنان‌که این صاحب‌نظران خاطر نشان ساخته‌اند

نیست. مرحوم خاقانی در کتاب خویش، بحثی تفصیلی در این رابطه دارد که خلاصهٔ مباحث آن چنین است که «علما در قبول جرح و تعدیل بدون ذکر سبب اختلاف کرده‌اند. گروهی قائل به پذیرش هر دو (یعنی جرح و تعدیل) بدون ذکر سبب هستند و برخی قائل به عدم قبول هر دو. و گروه سوم، جرح بدون ذکر سبب را می‌پذیرند و تعدیل بدون ذکر سبب را خیر؛ اما گروه چهارم، برعکس گروه سوم عمل می‌کنند. اما مرحوم سید محسن (امین) در کتاب رجال خویش (اعیان الشیعه) خاطر نشان ساخته است که این اختلاف میان علمای اهل سنت است و صاحب قوانین نیز تذکر می‌دهد که این اقوال چهارگانه برای عامه است و در معالم نیز بعد از ذکر این مطلب خاطر نشان ساخته است: «در میان اصحاب ما قائلی برای این اختلافات وجود ندارد» و سپس از والد خود شهید ثانی نقل می‌کند که در هر دو نیازی به ذکر سبب نیست؛ البته در جایی که بداند که جارح یا معدل در آنچه به واسطهٔ آن عدالت و جرح اثبات می‌شود، مخالف دیگران نباشد، زیرا در غیر این صورت، قبول قول او منوط به ذکر سبب است. [یعنی کسانی که در جرح و تعدیل نظریاتی مخالف عموم علما دارند قولشان فقط با ذکر سبب پذیرفته می‌شود] و خاطر نشان می‌سازد که این قول اقوی است و علت آن هم ظاهر است و نیازی به بیان ندارد.»⁴⁰ (خاقانی، 1404ق، ص 52-53) این در حالی است که شهید ثانی بیان می‌دارد که تعدیل به علت مشکل بودن بیان علت آن بدون ذکر سبب پذیرفته می‌شود، اما جرح به علت اختلاف مبانی در جرح، حتماً باید مفسراً و مبیناً باشد. (عاملی، 1413ق، ص 197) شایان ذکر است که مرحوم میرزا ابوالحسن مشکینی⁴¹ نیز در کتاب موجز خود، متذکر می‌شود که قبول هر دو (هم جرح و هم تعدیل) بدون ذکر سبب، قوی‌ترین قول است و علت آن را حجیت قول ثقه می‌داند. (مشکینی، 1411ق، ص 85)

در عمل هم شاهد آن هستیم که کتب رجالی مملو از جرح و تعدیل بدون ذکر سبب است؛ برای نمونه، برای توثیق بدون ذکر سبب می‌توان به این موارد اشاره کرد: ابراهیم بن ابی حفص ابواسحاق (طوسی، بی تا، ص 17)، ابراهیم بن عثمان المکنی بابی ایوب (همان، ص 18)، اسماعیل بن علی العمی (همان، ص 29)، ایوب بن نوح بن دراج (همان، ص 43)، ایوب بن حر (همان، ص 43)، زید بن عبدالله الحنّاط (الخياط)،

(همو، 1415ق، ص 206)، محمد بن سلم بن شریح (همان، ص 284)، محمد بن فضیل بن غضبان (همان، ص 292)، محمد بن قیس ابونصر (همان، ص 293)، ابراهیم بن صالح الانماطی (همو، بی تا، ص 10)، ابراهیم بن رجاء الجحدری (همان، ص 11)، ابراهیم بن سلیمان بن عبدالله (همان، ص 16)، الحسن (الحسین) بن الجهم بن البکیر (همو، 1415ق، ص 334)، الحسن (الحسین) بن صدقه (همان، ص 335)، محمد بن الفضل الازدی (همان، ص 363)، علی بن الحسین الهمدانی (الهمدانی) (همان، ص 388)، کافور الخادم (همان، ص 390)، محمد بن علی بن مهزیار (همان، ص 390)، محمد بن مروان الجلاب (همان، ص 391)، عبدالعزیز بن یحیی الجلودی (همان، ص 435)، یونس بن یعقوب (همان، ص 345)، حکم بن مختار بن ابی عبید (همان، ص 131)، مسکین (همان، ص 145)، جعفر بن سلیمان الضبعی (همان، ص 176) و حماد بن ضمجه (ضمخه، صمحه). (همان، ص 187)

برای جرح بدون ذکر سبب نیز می‌توان موارد زیر را برشمرد:

ابان بن ابی عیاش (همان، ص 126)، حارث بن عمر البصری (همان، ص 191)، عمرو بن جمیع ابوعثمان (همان، ص 251)، محمد بن عبدالملک الانصاری (همان، ص 288)، سالم بن مکرم (همو، بی تا، ص 226)، ابراهیم بن ابی حیة (همان، ص 158)، ابراهیم بن اسحاق الاحمری (همو، 1415ق، ص 414)، عبدالله بن ابی زید الانباری (همان، ص 434)، محمد بن عیسی الیقظینی (همان، ص 448)، محمد بن اورمه (همان، ص 448)، عبدالرحمن بن الهلقام ابومحمد (همان، ص 237)، کادح بن رحمه الزاهد (همان، ص 275)، حسین بن احمد المنقری (همان، ص 334)، محمد بن فضیل الکوفی (همان، ص 343)، محمد بن بشیر (همان، ص 344)، محمد بن سلیمان الدیلمی (همان، ص 345)، محمد بن عبدالله بن مهران (همان، ص 378)، علی بن محمد القاسانی (همان، ص 388)، علی بن رمیس (همان، ص 389)، عروه النخاس الدهقان. (همان، ص 389)

با توجه به آنچه ذکر شد، به نظر می‌رسد پذیرش جرح و تعدیل بدون ذکر سبب، امر کاملاً رایجی است، تا حدی که خاقانی خود آورده است: «پس ما قول معدّل و جارح را می‌پذیریم و در موارد غیر قابل شمارشی آن را واقع در نظر می‌گیریم و منوط به تفصیل و ذکر سبب نمی‌کنیم و به نظر می‌رسد که مبنا و شیوه جاری علمای گذشته

ما نیز همان‌طور که سید (محسن امین) در رجال خود (عیان الشیعۀ) ذکر کرده است، همین است.⁴² (1404ق، ص 53-54) مرحوم کلباسی⁴³ نیز همین اشکال را «که چگونه می‌توان بدون ذکر سبب جرح یا تعدیل را پذیرفت» در کتاب خویش مطرح کرده و به آن پاسخ داده است.⁴⁴ (کلباسی، 1419ق، ص 185) وی تذکر می‌دهد که در میان شیعیان، چه جرح و چه تعدیل، بدون ذکر سبب پذیرفته می‌شود.⁴⁵ (همان‌جا)

3. نحوه دسترسی جارج و معدّل به احوال راوی

راه حل دیگری برای حل تعارض جرح و تعدیل، رجوع به نحوه دسترسی جارج و معدّل به شخص راوی و احوال اوست. به نظر می‌رسد که این امر کاملاً پذیرفته شده است که برای ارزیابی قول جارج و معدّل به نحوه دسترسی آن‌ها به احوال راوی توجه کنیم. از این رو می‌توان مدعی شد که برای رفع تعارض میان جرح و تعدیل نیز می‌توان به همین ملاک مراجعه و به نحوه دسترسی جارج و معدّل به فرد مورد بحث توجه کرد؛ برای مثال، آنکه دسترسی بیشتری داشته و نقل او «عن حسن» است یا قرب عصر دارد، بر آنکه دسترسی حسی ندارد و قول او نقل از دیگران است یا بر اساس بررسی احادیث روایت نظر می‌دهد، برتری دارد.

برای مثالی در این زمینه، می‌توان به تفاوت ارزش و اعتبار نظریات رجالی ابن‌داود حلّی و علامه حلّی با رجالیون مقدم بر آن‌ها اشاره کرد. علامه حلّی و ابن‌داود به علت فاصله زمانی بسیار بیشتر با زمان حیات و زندگی رجالی که در کتب آن‌ها مورد بحث قرار گرفته‌اند، امکان کمتری برای بررسی میزان وثاقت و چگونگی احوال رجال مورد نظر داشته‌اند. این در حالی است که رجالیونی مانند ابن فضال و برقی و کشّی و امثال ایشان، در دوره‌ای می‌زیسته‌اند که به واسطه معاصر بودن و نیز دسترسی بیشتر به رجال حدیث، امکان بررسی جدی‌تری در این زمینه داشته‌اند.

4. تقدیم قول جارج

راه حل دیگری که در تعارض قول جارج و معدّل از سوی برخی از دانشمندان این حیطه مطرح شده و برخی از رجالیون نیز آن را ملاک عمل خویش قرار داده‌اند، تقدیم قول جارج است. تقدیم جارج به این معنی است که در تعارض بین جرح و تعدیل همواره جرح را بر تعدیل مقدم بدانیم. رواج این ملاک در میان رجالیون به حدی است

که برخی از محققان بیان داشته‌اند: «تقدیم مطلق جرح بر تعدیل از جمهور علما نقل شده است، زیرا معدل از آنچه از حال راوی ظاهر شده است، خبر می‌دهد و قول جارح اشتمال بر زیادت علم دارد که معدل بر آن اطلاع نیافته است. پس جارح در حقیقت معدل را در آنچه از ظاهر حال راوی خبر می‌دهد، تصدیق می‌کند ولی در عین حال، از امری مخفی که بر معدل پوشیده مانده است، خبر می‌دهد؛ یعنی تعدیل، هر چند بر اثبات ملکه عدالت نزد راوی دلالت می‌کند، از جهت نفی معصیت عملی از راوی مستند به اصل است؛ حال آن‌که جرح اثبات کننده معصیت است و اثبات بر نفی مقدم است.»⁴⁵ (غفاری و صانعی‌پور، 1384، ص 108/ فضلی، 1416ق، ص 160؛ نزدیک به همین عبارت/ عاملی، 1413ق، ص 199، نزدیک به همین عبارت)

این قول در میان اصولیون نیز رایج بوده است به حدی که مرحوم کلباسی از علامه حلی و غیر او در کتب اصولی نقل می‌کند که «جرح بر تعدیل مقدم است و فقط کسانی که به قول آن‌ها اعتنایی نیست، بر این ملاک اعتراض می‌کنند.»⁴⁶ (کلباسی، 1419ق، ج 1، ص 56) علاوه بر این سید بحرالعلوم⁴⁷ نیز در رجال خویش به نحو مطلق بیان کرده است: «اگر جرح و تعدیل با هم تعارض یابند جرح مقدم است.»⁴⁸ (به نقل از: فضلی، 1416ق، ص 165) شایان ذکر است که تقدیم قول جارح به بسیاری از اصولیون شیعه نیز نسبت داده شده است.⁴⁹

مثالی برای تقدیم قول جارح محمد بن سنان الزاهری است که نجاشی (نجاشی، 1407ق، ص 425 و 328) و کشی (طوسی، 1348ق، ص 382، 503 و 546) و شیخ طوسی و دیگران او را تضعیف کرده‌اند. (طوسی، 1415ق، ص 364) ابن غضائری حتی جعل حدیث را به وی نسبت می‌دهد (1363ق، ص 92) و از سوی دیگر کشی (طوسی، 1348ق، ص 502، 503، 504 و 508) در مورد او مدایح بسیار زیادی آورده است. علامه حلی نیز ضمن بیان این اختلاف خاطر نشان می‌سازد که شیخ مفید نیز او را توثیق کرده است. (حلی، 1411ق، ص 251) بر این اساس، اگر تقدیم قول جارح را ملاک قرار دهیم، باید به ضعف محمد بن سنان الزاهری حکم شود.

به نظر می‌رسد که برخی از علما تقدیم جارح بر معدل را به صورت مطلق قبول نکرده‌اند و برای آن شروطی قرار داده‌اند؛ برای مثال، مرحوم کلباسی در کتاب سماء

المقال فی علم الرجال به شرطی که مرحوم شیخ بهایی⁵⁰ در این زمینه قائل است، اشاره و بیان می‌کند: «ظاهراً نظر شیخ ما شیخ بهایی در کتاب *حبل المتین* آن است که جرح فقط هنگامی بر تعدیل مقدم است که جرح و معدّل مساوی باشند، نه در همه موارد. و ظاهراً منظور ایشان از عدم تساوی از حیث کثرت جارحان و معدّلان است.»⁵¹ (کلباسی، 1419ق، ص 44-45) شایان ذکر است که شهید ثانی (با آنکه مبنایی متفاوت دارند و در ادامه به آن پرداخته خواهد شد)، با شرط تساوی عددی جارحان و معدّلان مخالفت و بیان می‌کنند: «قول صحیح تر آن است که جرح بر تعدیل مقدم است، حتی اگر تعدیل کنندگان متعدد باشند و تعداد آنها از جارحان بیشتر باشد.»⁵² (عاملی، 1413ق، ص 199)

خاقانی در *رجال* خویش نقل می‌کند که قول به تقدیم جارح به اکثر علما نسبت داده شده است و دلایل آن را دو چیز ذکر می‌کند: «با این همه اکثر علما معتقد به تقدیم جارح به صورت مطلق هستند و تفصیلی برای ذکر سبب یا عدم ذکر سبب و اتحاد زمان یا عدم اتحاد و غیر این موارد از وجوهی که پیش از این ذکر شد، قائل نمی‌شوند. اما علت قول این علما دو چیز می‌تواند باشد: 1. غلبه فسق در مردم که باعث می‌شود جرح در دل انسان قابل قبول تر باشد و بر ظن انسان غلبه یابد، چرا که فرد را باید به اعمّ اغلب ملحق کرد. چنان که می‌بینید این مبنا ضعیف است؛ 2. نهایت حرف معدّل این است که او با وجود طولانی بودن زمان معاشرت با راوی، بر چیزی که موجب فسق راوی یا مخالف مروّت باشد، اطلاع نیافته است و به همین دلیل، گمان به عدالت برده است و یا اینکه بدون دوره طولانی معاشرت با راوی، بر چیزی اطلاع یافته است که ظن به عدالت را ایجاد می‌کند؛ بنابراین، معدّل نمی‌تواند ادعای علم به عدم چیزی که عدالت را مخدوش نماید کند. حال آنکه جارح می‌گوید من به طور قطعی بر فسق یا مخالفت راوی با مروّت اطلاع یافته‌ام. پس اگر جارح را تکذیب کنیم و قول او را ترک نماییم از کسی که از یقین حکایت می‌کند، به کسی که به ظن خود استناد می‌کند عدول کرده‌ایم و حاصل این کلام این است که جارح بر چیزی اطلاع یافته است که معدّل بر آن اطلاع نیافته است. پس در حقیقت منافاتی و تعارضی بین این دو قول نیست، چرا که بازگشت این دو قول - چنان که نشان دادیم - به آدری و

لأدري باز می‌گردد.»⁵³ (خاقانی، 1404ق، ص 57-58)

اما در نهایت خود قائل است که هر دو دلیل این امر ضعیف است و نمی‌توان با این دلایل به تقدیم جرح در همه حال حکم کرد و تأکید می‌کند: «چنان که برخی معتقدند، مبنایی بر تقدیم جرح به صورت مطلق وجود ندارد»⁵⁴ (خاقانی، 1404ق، ص 57) شایان ذکر است که برخی از محققان⁵⁵ مورد دیگری از عدم جریان ملاک تقدیم جرح را در مسائل غلوآمیز می‌دانند و بیان می‌کنند: «اگرچه جرح بر معدّل مقدم است، لکن در مسائل غلوآمیز جریان این قاعده معلوم نیست.» (قاسمی، 1380ش، ص 143)

مسئله دیگری که در باب تقدیم جرح بر تعدیل به نظر برخی از منتقدان رسیده، این است که اگر در همه جا و بدون رعایت هیچ ضابطه دیگری بخواهیم همواره جرح را بر تعدیل اولویت دهیم، آنگاه عملاً کسی از جرح سالم نمی‌ماند و اصولاً مسئله حجیت احادیث با مشکل مواجه می‌شود.

مرحوم مشکینی نیز قول به تقدیم جرح به صورت مطلق را واضح البطلان می‌داند. (مشکینی، 1411ق، ص 87) شهید ثانی⁵⁶ نیز خاطر نشان می‌سازد: «همانا جرح فقط به دلیل زیادتی علم جرح بر معدّل، مقدم بر تعدیل شده است»⁵⁷ (عاملی، بی‌تا، ص 40) شایان ذکر است که برخی دیگر از علمای شیعه نیز به طور کلی با تقدیم جرح مخالفت کرده‌اند که از آن جمله می‌توان به سید میرداماد در کتاب *الرواشح السماویة* اشاره کرد. (میرداماد، 1405ق، ص 92)

5. جمع بین قول جرح و معدّل (قول به تفصیل)

راه حل پنجم «ملاک قرار دادن جمع بین قول جرح و معدّل» است که از آن می‌توان به قول به تفصیل تعبیر کرد. منظور از جمع بین قول جرح و معدّل آن است که قول جرح و معدّل را به صورتی برداشت کنیم که هر دو در آن واحد صحیح دانسته شود و نیازی به تقدم یکی بر دیگری نباشد. پیش از آنکه به تفصیل از این قول سخنی به میان آید لازم است که به اشکال مرحوم خاقانی بر جمع بین قول جرح و معدّل اشاره کنیم. او در این باره بیان می‌کند:

«جمع بین اقوال متعارض فقط در اخبار متعارضی که در اطلاق و تقیید یا در عموم و خصوص تعارض داشته باشند، درست است و علت آن هم این است که اهل لسان،

حکم به چنین امری می‌کنند؛ زیرا هر دو قول را به منزله یک کلام واحد، از یک متکلم واحد، در نظر می‌گیرند که جایز نیست از آن عدول شود و از این رو، یکی از این دو قول را قرینه‌ای برای قول دیگر در نظر می‌گیرند. روشن است که چنین چیزی در ما نحن فیه جاری نیست، زیرا کلام یک فرد نمی‌تواند قرینه‌ای برای کلام شخص دیگری در نظر گرفته شود، به‌خصوص با توجه به امکان اختلاف در نظریات و اجتهادات آن دو. بر این مبنا هیچ وجهی برای جمعی که ذکر کرده‌اند وجود ندارد؛ به‌ویژه با توجه به تعدد جارح و معدل و بلکه اگر یک نفر جرحی را در کتابی و تعدیل را در کتاب دیگری آورده باشد نیز امکان جمع وجود ندارد، زیرا باب عدول و تغییر نظر و حتی تغییر در احوال راوی‌ای که جرح یا تعدیل شده، باز است؛ حتی اگر این امر در مواضع مختلف از یک کتاب اتفاق بیفتد نیز روشن است که چنین جمعی درست نیست.⁵⁸ (خاقانی، 1404ق، ص 56-57)

با توجه به اشکالاتی که مرحوم خاقانی به جمع بین جرح و تعدیل کرده‌اند و به نظر می‌رسد که این اشکالات لاقل در مواردی وارد هستند، اما به نظر می‌رسد که جمع بین جرح و تعدیل اگرچه در همه موارد صحیح نباشد، در بسیاری یا لاقل برخی از موارد صحیح به نظر می‌رسد؛ چنان‌که برخی از محققان نیز جمع را به مواردی که ممکن است، اختصاص داده‌اند و در همه موارد خواهان جمع بین قول جارح و معدل نشده‌اند: «در مواردی که جمع ممکن است، جمع بین نظر جارح و معدل مطلوب است، اما اگر در مواردی جمع ممکن نبود باید توقف کرد و به اصل مناسب در آن مقام مراجعه کرد.»⁵⁹ (فضلی، 1416ق، ص 162)

ملاک جمع بین قول جارح و معدل را می‌توان در زمینه‌های متعددی جاری دانست. در ادامه، به برخی از موارد قول به تفصیل اشاره می‌شود:

5-1. تفصیل بین مذهب راوی و وثوق روایی او

منظور از این نوع از تفصیل آن است که با تفکیک بین مذهب راوی و وثوق روایی او امکان جمع میان اقوال متعارض جارح و معدل را فراهم آوریم؛ مثلاً جرح را به مذهب رای برگردانیم و تعدیل را به وثوق روایی او. مرحوم خاقانی در بیان این وجه خاطر نشان می‌سازد: «اگر تزکیه‌کننده گفت که راوی ثقة است و دیگری او را فطحی

خواند، بین این دو قول جمع می‌کنیم و می‌گوییم که راوی فطحی مذهبی است که در دین خود ثقه است. بر این اساس، ظاهر لفظ ثقه را رها می‌کنیم، زیرا ظاهر آن به واسطه ثبوت اصطلاح به علت رویه قطعی جاری و متعارف موجود در این زمینه دلالت بر امامی بودن می‌کند.⁶⁰ (خاقانی، 1404ق، ص 56)

برای مثالی در این زمینه، می‌توان به اسماعیل بن زیاد السکونی اشاره کرد که عامی المذهبی (ابن داود حلی، 1383ق، ص 426/حلی، 1411ق، ص 199) است که مشهور متأخرین به وثاقت روایی او معتقدند. مثالی دیگر در این زمینه، مفضل بن عمر الجعفی است که نجاشی (1407ق، ص 416) و علامه حلی (1411ق، ص 258) و ابن غضائری (1363ق، ص 87) او را تضعیف کرده‌اند و برقی در رجال خود و شیخ طوسی در (فهرست و رجال) در مدح و ذم او سکوت کرده‌اند و کشی روایاتی در مدح (طوسی، 1348ق، ص 13، 248 و 323_321، 329_328، 407 و 509) و نیز در ذم او (323_321، 326_325) آورده است و شیخ طوسی در الغیبه (1411ق، ص 346 و 347) روایاتی در مدح او آورده است. با توجه به اینکه درباره وثاقت مفضل بن عمر بین رجالیون متقدم و متأخر اختلاف جدی دیده می‌شود، راه حلی در این باره که برخی از محققان به آن معتقدند، تفصیل بین مذهب مفضل بن عمر از جهت انتساب او به غلات و وثاقت روایی و صحت احادیث اوست. (داوری، 1416ق، ص 588)

مثال دیگر در این زمینه، عبدالله بن بکیر است که در جلالت شأن او همین بس که کشیوی را از اصحاب اجماع دسته دوم ذکر کرده است (طوسی، 1348ق، ص 375) اما وی فطحی مذهب بوده است و رجالیون بین وثاقت روایی او و مذهب وی تفصیل قائل شده‌اند. (حلی، 1411ق، ص 106/طوسی، بی تا، ص 304)

2-5. تفصیل قائل شدن بین خود راوی و نقل‌های او

مقصود از این نوع از تفصیل آن است که جرح را به عدم مبالات راوی در نقل و کثرت نقل او از ضعف برگردانیم و تعدیل را به خود راوی و مورد وثوق بودن شخص او. برای مثالی در این زمینه، می‌توان به نعمان بن محمد⁶¹، صاحب کتاب دعائم الاسلام اشاره کرد که غالب علمای حدیث او را شیعه محسوب نکرده و به احادیث او توجهی نکرده‌اند، زیرا در برخی از احکام معلوم نزد شیعه، با علمای شیعه مخالفت کرده است؛

حتی در برخی از ضروریات مذهب، مانند حلیت متعه نظر مخالف داده است. بر همین اساس، مرحوم شیخ حرّ عاملی⁶² در کتاب *وسائل الشیعه* چیزی از احادیث او ذکر نکرده است و و دعائم الاسلام را از کتبی که اعتمادبرانگیز است، نشمرده است. (تستری، 1322ق، ص 86) از سوی دیگر، برخی از علمای شیعه او را مدح کرده‌اند (همان‌جا) و به این ترتیب، نوعی از تعارض جرح و تعدیل در مورد او صورت گرفته است. این در حالی است که برخی دیگر از محققان با علم و بررسی بیشتر به این نکته رهنمون شده‌اند که این عمل وی به علت تقیه بوده است، چنان‌که مرحوم تستری⁶³ در *مقابس الانوار* و در ذیل بحث از نجاست ماء قلیل به صراحت بیان می‌کند: «این مرد ابوحنیفه نعمان بن محمد بن منصور چنان‌که از کتابش روشن می‌شود، از افاضل علمای شیعه، بلکه علمای دوازده امامی است، هر چند که در کتاب خود فقط از امام صادق علیه السلام و ائمه قبل از ایشان روایت نقل می‌کند و برای علامه مجلسی روشن شده است که این فرد در ایام دولت اسماعیلیه قاضی مصر بوده است و به این علت از ائمه بعد از امام صادق علیه السلام روایت نقل نکرده و نیز ذکر کرده است که او مالکی بود و سپس امامی شد.»⁶⁴ (همان، ص 85-86) شاید بر همین اساس است که مرحوم مجلسی⁶⁵ ضمن تأیید این شخص به لحاظ رجالی، آثار او را به علت همین غلبه تقیه بر آثارش قابل اتکا نمی‌داند و خاطر نشان می‌سازد که «اخبار و روایات او فقط برای تأیید و تأکید بر دیگر روایات صلاحیت دارد.» (همان، ص 86) همین امر می‌تواند راه حلی برای جمع میان نظر علمایی باشد که او مدح کرده‌اند و علمایی که او را از علمای شیعه ندانسته‌اند.

3-5. تفصیل قائل شدن بین مقاطع مختلف زندگی راوی

منظور از این نوع از جمع بین قول جرح و معدّل آن است که جرح را به دوره عدم سلامت او و تعدیل را به دوره استقامت او برگردانیم. این نوع از تفصیل خود می‌تواند اشکال مختلفی پیدا کند که از آن جمله است:

3-1. انحراف حاصل شدن در مذهب راوی

منظور آن است که راوی‌ای که مستقیم الطریقه بوده است، به عللی دچار فساد در مذهب و انحراف در عقیده شود که به طور معمول، از او تعبیر به «من خلط بعد

الاستقامة» می‌کنند و روایات او قبل از فاسد شدن مذهبش پذیرفته می‌شود و بعد از آن، خیر. (العاملی، 1413ق، ص 210) منظور از این وجه جمع آن است که تعدیل را به دوره استقامت راوی و جرح را به دوره انحراف او بازگردانیم و بین جرح و تعدیل جمع کنیم که مثال مشهوری در این زمینه، محمد بن علی الشلمغانی معروف به ابن ابی العزاقر است که از بزرگان اصحاب امامیه بود (نجاشی، 1407ق، ص 378) ولی دچار انحراف در عقیده گردید و توفیعاتی از ناحیه مقدسه در مذمت او وارد شد. (همان جا/ طوسی، بی تا، ص 413/ ابن داود حلی، 1383ق، ص 508/ حلی، 1411ق، ص 253)

نمونه دیگر در این باره، احمد بن هلال العبرثانی از اصحاب امام عسکری علیه السلام است که در دوره غیبت صغری، دچار انحراف در عقیده شد و بر اساس نقل کشی از ناحیه مقدسه در رد و لعن و تبری از او از طریق عمری⁶⁶ وارد شده است. (طوسی، 1348ق، ص 535)

مثال دیگر در این زمینه، علی بن ابی حمزه بطائنی است که در کتب اربعه، 726 روایت از او نقل شده است، در حالی که به طور مسلم، از سران واقفیه بعد از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام است و روایات صریحی در رد و طعن او آمده است. بدین سبب، به نظر می‌رسد که روایات اصحاب از او به حال استقامت او باز می‌گردد، زیرا بر اساس نقل کشی او از نمایندگان مالی حضرت بوده است. (طوسی، 1348ق، ص 405) مثال دیگر در این زمینه، حسین بن یزید معروف به النوفلی است که نجاشی قولی از قمیین در گرایش او به غلو در آخر عمرش ذکر می‌کند (نجاشی، 1407ق، ص 38) و علامه حلی به علت همین نقل قول در اخبار او توقف می‌کند. (حلی، 1411ق، ص 216)

مثال دیگر در این زمینه، یونس بن یعقوب البجلی است که رجالیون در باب او اختلاف کرده‌اند. برخی او را توثیق نموده‌اند (طوسی، 1415ق، ص 345 و 368) برخی او و برادرش را فطحی خوانده‌اند (شیخ صدوق به نقل از حلی، 1411ق، ص 185) و برخی با ذکر موثق بودن، او را فطحی خوانده‌اند. (ابن داود حلی، 1383ق، ص 382) و مرحوم کشی با ذکر فطحی بودن وی، روایات فراوانی در مدح و جلالت شأن او آورده

است. (طوسی، 1348ق، ص 345 و 385-388) برخی دیگر خبر از رجوع او از مذهب فطحیه داده‌اند. (نجاشی، 1407ق، ص 446)

5-3-2. از میان رفتن آثار راوی

منظور از این نحوه جمع یا تفصیل، آن است که میان دوره‌ای که راوی به منابع خویش دسترسی داشته است و یا حافظه او برقرار بوده است و دوره‌ای که راوی به آثار خود دسترسی نداشته یا حافظه او دچار اشکال شده است، تفکیک قائل شویم و بدین سبب در مقاطع مختلف زندگی راوی تفصیل قائل شویم. برای مثالی در این زمینه، می‌توان به راوی و عالم بزرگ شیعی و یکی از اکابر حدیث شیعه، محمد بن ابی عمیر اشاره کرد که کشتی او را از اصحاب اجماع دسته سوم برمی‌شمارد (طوسی، 1348ق، ص 556) و در جلالت شأن او احادیث متعددی نقل می‌کند (همان، ص 211 و 252) و به طور قطع او از ثقات و وجوه شیعه و از معتبرترین راویان است.⁶⁷ اما به واسطه صدمه‌ای که در دوره دستگیری و اسارت او در زندان دستگاه خلافت، به آثار و نوشته‌هایش وارد شد، بخشی از آثار خود را از دست داد (نجاشی، 1407ق، ص 326) و از این رو، در مابقی حیات علمی خود به صورت مرسل حدیث نقل می‌کرد. بدین سبب می‌توان میان مقطعی که ابن ابی عمیر به آثار خود دسترسی داشته است و مقطعی که احادیث مرسل فراوان نقل می‌کند، تفصیل قائل شد و نقل مراسیل را به عنوان اشکالی بر این محدث بزرگ در نظر نگرفت.

5-4. تفصیل بین راوی و منابع مورد استفاده او

منظور از این نحو جمع آن است که میان وثاقت خود راوی و منابع مورد استفاده او و روایتی که از آن‌ها حدیث نقل می‌کرده است، تفصیل قائل شویم. شایان ذکر است که این وجه تفصیل، با وجه تفصیل دومی که پیش از این ذکر شد که «تفصیل بین راوی و نقل‌های او» است، تفاوت دارد، زیرا در آن بخش، میان راوی و نقل‌های خود او تفکیک و تفصیل قائل شدیم و در مثالی که ذکر شد نیز این امر متبلور بود. اما در این بخش بین راوی و منابع مورد استفاده یا روایت او تفکیک قائل می‌شویم. برای مثالی در این زمینه، می‌توان به احمد بن محمد بن حلال الکوفی اشاره کرد که رجالیونی مانند شیخ طوسی او را توثیق کرده‌اند، اما به واسطه اشکال در منابع مورد استفاده او،

وی را «ردیء الاصل» خوانده‌اند. (طوسی، 1415ق، ص 352) از این رو، علامه حلی در پذیرش روایات او توقف کرده است. (حلی، 1411ق، ص 14)

مثال دیگری در این زمینه، احمد بن محمد بن خالد معروف به البرقی⁶⁸ است که از روایات کثیر الروایه و صاحب تألیفات فراوان در میان شیعیان است و غالب رجالیون شخص او را ثقه دانسته‌اند، اما بین او و روایات و منابع مورد استفاده‌اش تفصیل قائل شده‌اند (نجاشی، 1407ق، ص 76؛ طوسی، بی تا، ص 51؛ ابن‌الغضائری، 1363ق، ص 39؛ ابن داود حلی، 1383ق، ص 40 و 421) همچنین علامه حلی در خلاصه الاقوال، تصریح به مقبول بودن احادیث او کرده است. (حلی، 1411ق، ص 14)

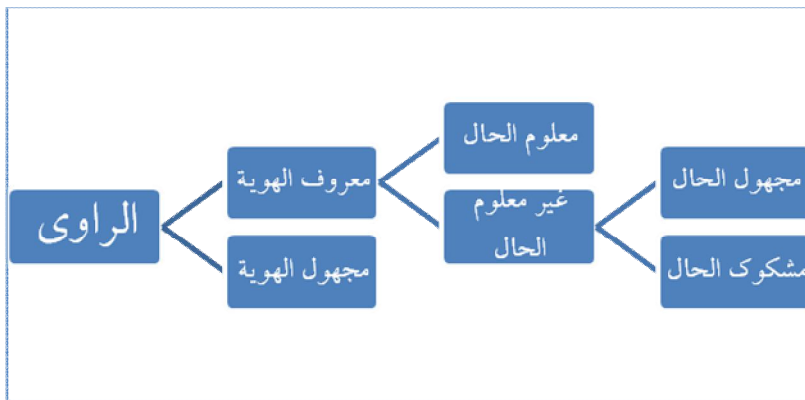
مثال دیگر در این باره، محمد بن محمد بن اشعث الکوفی است که نجاشی و دیگران او را توثیق کرده‌اند (نجاشی، 1407ق، ص 379/حلی، 1411ق، ص 161) اما در کتاب خود، احادیثی را که اهل سنت از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند، ذکر کرده است. (نجاشی، 1407ق، ص 379)

5. تقدیم قول معدّل

ششمین و آخرین راه‌حلی که شایسته است در رفع تعارض جرح و معدّل به آن پرداخته شود، رجوع به ملاک «تقدیم معدّل» است. منظور از قول به تقدیم معدّل آن است که کاملاً برخلاف قول به تقدیم جرح، در تعارض میان جرح و تعدیل، قول توثیق‌کننده را مقدم بدانیم. در بیان این نظر، برخی از محققان خاطر نشان ساخته‌اند:

«عده‌ای «تقدیم قول معدّل را به صورت مطلق» به صورت یک قول نقل کرده و قائلی برای آن ذکر نکرده‌اند و ظاهراً دلیلی هم برای این قول وجود ندارد. نهایت چیزی که می‌توان در توجیه این قول ذکر کرد، این است که بگوییم قول جرح و معدّل با هم تعارض دارند و به همین دلیل هر دو ساقط می‌شوند، زیرا احتمال اطلاع جرح بر چیزی که از معدّل مخفی مانده باشد، تعارض پیدا می‌کند با احتمال اطلاع معدّل بر چیزی که بر جرح مخفی مانده باشد؛ مثل تجدید توبه راوی یا ملکه بودن خلّقی در او و... و هنگامی که بین قول جرح و معدّل تعارض پیدا شد، هر دو ساقط می‌شوند و مراجعه می‌کنیم به اصل «اصالة العدالة در مسلمان».⁶⁹ (غفاری و صناعی‌پور، 1384، ص 108-109/ نزدیک به همین عبارات، ر.ک: فضلی، 1416ق، ص 160)

بنابراین تقدیم قول معدّل مبتنی بر اصالت العدالة است. شایان ذکر است که برخی از محققان، مطلق بودن تقدیم معدّل را بر همین اساس زیر سؤال برده‌اند و متذکر شده‌اند که اصالت العدالة فقط در راوی مشکوک الحال اجرا می‌شود: «محل اجرای اصالت العدالة یا مجال تطبیق آن نزد رجالیون در راوی مشکوک الحال است.»⁷⁰ (فضلی، 1416ق، ص 110) شکل زیر می‌تواند به نحو روشن‌تری منظور از راوی مشکوک الحال را که اصالت العدالة را می‌توان درباره او جاری کرد، مشخص کند. (فضلی، 1416ق، ص 111)



بر مبنای این قول، ملاک «تقدیم معدّل» در صورت پذیرش نیز فقط درباره راوی‌ای می‌تواند جریان یابد که معروف الهویة باشد، اما در عین اینکه هویت او مشخص است، غیر معلوم الحال باشد.

اما در نقد ملاک تقدیم معدّل باید خاطر نشان ساخت که این قول علاوه بر اینکه قائلی برای آن ذکر نشده، اشکالات فراوانی نیز به آن وارد شده است؛ از جمله آن‌ها می‌توان به این موارد اشاره کرد: «اولاً استناد به اصالت العدالة در مسلم با مشکل مواجه است. ثانیاً قول جارح نصی در ثبوت معصیت است و بر اصالت العدالة حکومت دارد. ثالثاً در اینجا در هنگام تعارض باید به دنبال مرجح گشت و نمی‌توان حکم به تساقط کرد. رابعاً حتی اگر همه این مطالب پذیرفته شود، باز هم حاصل این قول تقدیم تعدیل نیست، بلکه رجوع به اصل است.» (غفاری و صانعی‌پور، 1384،

مبنای ملاک‌های رفع تعارض بین جارج و معدّل

حال که با ملاک‌های شش‌گانه رفع تعارض قول جارج و معدّل آشنا شدیم، شایسته است که به بحثی که در ابتدای مقاله بر آن تأکید شده بود، پرداخته و مبنای این ملاک‌های شش‌گانه را مورد بررسی و دقت نظر قرار دهیم. برای چنین کاری شایسته است که نگاهی به ملاک‌های شش‌گانه مذکور داشته باشیم. نگاهی دوباره به این ملاک‌ها حاکی از آن است که مدعای اصلی مقاله حاضر به خوبی در همه این ملاک‌ها - با وجود شدت و ضعف و قوی و ضعیف بودن خود ملاک‌ها - وجود دارد. به عبارت بهتر با اینکه ملاک‌های مذکور همگی یکسان نیستند، اما همه آن‌ها در اینکه بر مبنای «زیادت علم» استوار هستند، یکسان‌اند.

اولین ملاکی که مورد بحث قرار گرفت، رجوع به شخصیت رجالی بود. روشن است که چیزی جز زیادت اطلاع - و یا حتی احتمال زیادت اطلاع - عامل مطرح شدن این عامل نیست. چنان‌که پیش از این از مرحوم خاقانی نقل شد که خاطر نشان ساخته بود: «پس ناچار باید به سوی ترجیح قول کسی که ضابط‌تر و عادل‌تر و آگاه‌تر است، حرکت کنیم... ترجیح بر اساس امور خارجی مثل اینکه یکی از جارج یا معدّل به لحاظ ضبط و اطلاع و آگاهی به حال راوی بالاتر باشد... یا امور دیگری که موجب تقویت ظن است و اگر نه باید توقف نمود.» (خاقانی، 1404ق، ص 58) روشن است که این بیان مرحوم خاقانی حکایت از آن دارد که مبنای اصلی در رجوع به شخصیت رجالی همین «زیادتی علم» است. در بیان علت تقدیم قول نجاشی بر دیگر رجالیون نیز واضح بود که علت این تقدیم را تخصص او در رجال و عالم‌تر بودن او به احوال روات ذکر کرده بودند؛ چنان‌که ذکر شد: «تقدیم قول نجاشی به فراغ بال او برای متخصص شدن در این زمینه باز می‌گردد و نیز به اینکه در این باب به واسطه شرایط مساعد و مصادر فراوان و اطلاعات وسیعی که داشت، به میزانی از کارشناسی و خبرویّت دست یافت که عالم‌ترین عالمان شیعه در این علم محسوب می‌شود.» (فضلی، 1416ق، ص 166-167)

درباره ملاک دوم که رجوع به کیفیت قول جارج و معدّل است نیز مبنای زیادت علم به خوبی مشهود است. در هر سه بخش این ملاک که «تقدیم نصّ بر ظاهر» و

«تقدیم مبین بر مجمل» و «تقدیم قول همراه با سبب بر غیر آن» بود، واضح است که مبنای اصلی زیادتی اطلاعی است که در هریک از این موارد مورد نظر است، زیرا به طور معمول نصّ و تبیین و ذکر سبب از زیادت علم و اطلاع حکایت می‌کند.

در ملاک سوم که رجوع به نحوه دسترسی جارح و معدّل به احوال راویان بود نیز مبنای زیادت علم و اطلاع، کاملاً وجود دارد. اصولاً برتری دادن به رجالی‌ای که عن حسنّ از احوال راوی خبر می‌دهد و برتر دانستن متقدمان، با همین مبنا و در جهت کسب زیادتی علم و اطلاع صورت گرفته است.

با توجه به آنچه در باب ملاک چهارم، یعنی تقدیم قول جارح ذکر شد، به خوبی می‌توان مدعی شد که مبنای این ملاک نیز زیادتی علم و اطلاع است. پیش از این ذکر شد که در بیان علت تقدیم جارح بر معدّل مبنای زیادت علم را ذکر کرده‌اند و به صراحت بیان داشته‌اند: «تقدیم مطلق جرح بر تعدیل از جمهور علما نقل شده است، زیرا معدّل از آنچه از حال راوی ظاهر شده است، خبر می‌دهد و قول جارح احتمال بر زیادت علم دارد که معدّل بر آن اطلاع نیافته است. پس جارح در حقیقت معدّل را در آنچه از ظاهر حال راوی خبر می‌دهد تصدیق می‌کند، ولی در عین حال از امری مخفی که بر معدّل پوشیده مانده است، خبر می‌دهد.» (غفاری و صانعی‌پور، 1384، ص 108، تأکید افزوده شده است؛ فضلی، 1416ق، ص 160؛ قریب به همین عبارت) از نظر مرحوم خاقانی که در کتاب خود، مفصل‌تر از همه سابقین و لاحقین به این مسئله پرداخته است نیز همین برداشت می‌شود که مبنای همه ترجیح‌ها و تقدیم‌ها به زیادت در علم باز می‌گردد؛ چنان‌که بیان می‌دارد: «قول نزدیک به صواب رجوع به مرجّحات است... پس به قول ارجح مورد توجه قرار می‌گیرد و علت آن زیادت اطلاع و دسترسی بیشتر یا متقن‌تر بودن یا آگاه‌تر بودن به حال راوی است...»⁷¹ (خاقانی، 1404ق، ص 55-56؛ همراه با تلخیص) اما واضح‌تر و مشخص‌تر از همه، شهید ثانی به این مبنا تصریح می‌کند و بیان می‌دارد که زیادت در علم مبنای اصلی قواعدی از این دست است: «تنها علت تقدیم جارح بر معدّل زیادت علم جارح نسبت به معدّل است.»⁷² (عاملی، بی‌تا، ص 40) از این رو امکان دارد در مواردی جریان این قاعده معکوس شود، یعنی به سبب زیادت در علم، معدّل بر جارح مقدم شود.

در ملاک پنجم که تفصیل یا جمع بین قول جرح و معدّل است، در واقع تلاش ما بر این بوده که میان دو آگاهی‌ای که از جرح و معدّل به دست آورده‌ایم و در ظاهر با هم ناهم‌خوان و متعارض هستند، جمع کنیم و این خود حرکتی در جهت کسب زیادت اطلاع است. در همه انواع مختلفی که از تفصیل برشمردیم، می‌توان به خوبی مشاهده کرد که این تلاش برای جمع میان آگاهی‌های به ظاهر متعارض جریان دارد.

درباره قول ششم که ضعیف‌ترین ملاک‌ها در رفع تعارض بود نیز می‌توان مدعی شد که اگر در مواردی زیادتی اطلاع منجر به تقدیم معدّل شود، می‌توان قول معدّل را مقدم دانست و در غیر این صورت، ضعف این قول به حدی است که باید از میان ملاک‌های شش‌گانه حذف شود.

به‌طور خلاصه می‌توان گفت که مبنای زیادتی علم با این آموزه قرآنی که «هر آن‌کس که چیزی را می‌داند بر آنکه نمی‌داند مقدم است» منطبق است و این آیه نهم از سوره زمر که می‌فرماید: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولَٰئُوا الْأَلْبَابِ» مبنایی قویم برای همه ملاک‌های مذکور است.

از آنچه ذکر شد، می‌توان نتیجه گرفت که مبنای اصلی‌ای که در رفع تعارض میان جرح و معدّل باید به دنبال آن بود، کسب زیادتی علم است. از این رو باید تلاش کرد که در هریک از موارد تعارض راهی به اطلاع و آگاهی بیشتر یافت و با مبنا قراردادن آن میان ملاک‌های مختلف مطرح‌شده از سوی عالمان و محققان رجال انتخاب کرد.

پی‌نوشت‌ها:

1. از سده پنجم هجری، گاه تعبیر تجریح در تقابل با تعدیل نیز به کار رفته است. (پاکتچی، 1388، ص 721)
2. قاضی أبو الولید سلیمان بن خلف بن سعد بن ایوب بن وارث التجیبی (403-474 ق).
3. هو علم یبحث فیہن جرح الرواۃ و تعدیلہم بالفاظ مخصوصه و عن مراتب تلك الالفاظ.
4. و المقصود بهذه المسئلۃ: أن یأتینا توثیق لراو (تعدیلاً أو توثیقاً أو تحسیناً) و یأتینا فی مقابله تجریح له، فأیہما یقدم و یؤخذ به و یعتمد علیہ.

5. سرآمد رجالیون شیعه و صاحب کتاب فهرست اسماء مصنفی الشیعه (372_450ق).
6. کان ضعیفا فی الحدیث غیر معتمد فیه و کان أحمد بن محمد بن عیسی یشهد علیه بالغلو و الکذب و أخرجه من قم إلى الری.
7. ابوالحسین، احمد بن حسین بن عبیدالله بن الغضائری از رجالیون شیعه، متعلق به اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم.
8. کان ضعیفا جدا فاسد الروایه و الدین و کان أحمد بن محمد بن عیسی الأشعری أخرجه من قم و أظهر البراءه منه و نهی الناس عن السماع منه و الروایه عنه و یروی المراسیل و یعتمد المجاهیل.
9. (385-460ق)
10. محمد بن عمر بن عبدالعزیز الکشی متعلق به نیمه دوم قرن سوم و نیمه اول قرن چهارم.
11. و کان فی نفسه مختلطا و کان شیخنا أبو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان رحمه الله ینشدنا أشعرا کثیره فی معناه تدل علی الاختلاط.
12. انه من الفقهاء و الذین لا مطعن فیهم و لا طریق الی ذم واحد منهم.
13. سالم بن مکرم: یکنی أبا خدیجه و مکرم یکنی أبا سلمه ضعیف.
14. فهذا الخبر لم یروه غیر أبی خدیجه و إن تکرر فی الكتب و هو ضعیف عند أصحاب الحدیث لما لا احتیاج إلى ذکره.
15. سالم بن مکرم: یکنی أبا خدیجه و مکرم یکنی أبا سلمه قال الشیخ الطوسی رحمه الله إنه ضعیف و قال فی موضع آخر إنه ثقہ.
16. در منابع اصولی و درایی، از دیگر فروع مبحث جرح و تعدیل و بیژگی های فرد معدل و جارح است. موضوعی که به خصوص در سده های اخیر در آثار علم الحدیث مورد توجه قرار گرفته، و مسائل آن بسط داده شده است؛ مثلاً ر.ک: مناوی، ج 2، ص 621_623؛ حاج حسن، ج 1، ص 440_448؛ عتر، ص 74_78 و 93_96؛ اعظمی، ص 52_53. (به نقل از: پاکتچی، 1388، ص 731)
17. محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی معروف به میرداماد (969_1041ق).
18. ترجیح تزکیه النجاشی علی جرح الشیخ و تزکیتهما علی جرح ابن الغضائری.
19. نجاشی درباره او بیان می کند: سالم بن مکرم بن عبد الله أبو خدیجه و یقال: أبو سلمه الكناسی. یقال صاحب الغنم مولی بنی أسد الجمال. یقال: کنیته کانت أبا خدیجه و أن أبا عبد الله علیه السلام کناه أبا سلمه ثقہ ثقہ.
20. شیخ در فهرست درباره او می نویسد: سالم بن مکرم: یکنی أبا خدیجه... ضعیف.
21. شیخ در استبصار در ذیل حدیث مذکور خاطر نشان می سازد: «فهذا الخبر لم یروه غیر أبی

- خدیجه و إن تكرر فی الكتب و هو ضعيف عند أصحاب الحديث لما لا احتیاج إلى ذكره.»
22. ابوالحسن شیخ علی الخاقانی (1245-1334ق)
23. فلا بد من المصیر الی الترحیح بكونه اضبط أو اعدل أو اعرف...الترجیح بالامور الخارجیه ككون احدهما اشد ضبطا واكثر اطلاعا أو اعرف بحال هذا...الی غیر ذلك مما یوجب قوة الظن والا فالتوقف»(الخاقانی، 1404ق، ص 58)
24. قال الشیخ (ره) إنه كان ثقة فی الحديث.
25. قال: أنه یروی عن الضعفاء و فی مذهبه ضعف.
26. قال: فحینئذ یقوی عندی العمل به بما یرویه.
27. و یرجع هذا الی تفرغه للتخصص فی مجال هذا العلم و ما وصل الیه من الخبرة فیہ بسبب ما تهبأ له من ظروف مساعده و مصادر متوفرة و اطلاع واسع حتی عدّ اعلم علماء الطائفة فی هذا العلم...بل الظاهر منهم تقدیم قوله و لو كان ظاهرا علی قول غیره من أئمة الرجال فی مقام المعارضة فی الجرح و التعدیل و لو كان نضا.
28. داود بن کثیر الرقی: و أبوه کثیر یکنی أبا خالد و هو یکنی أبا سلیمان. ضعيف جدا و الغلاة تروی عنه.
29. قال: داود بن کثیر الرقی: مولی بنی أسد ثقة.
30. ابوعبدالله احمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن فضال، از راویان موثق و از اصحاب امام هادی و امام عسکری علیهما السلام. متوفای 260ق.
31. حدثنی حمدویه و إبراهیم. و محمد بن مسعود قال حدثنی محمد بن نصیر قالوا حدثنا محمد بن عیسی عن یونس بن عبدالرحمن عن ذکره عن أبی عبدالله علیه السلام قال: أنزلوا داود الرقی منی بمنزلة المقداد من رسول الله صلی الله علیه و آله علی بن محمد قال حدثنی أحمد بن محمد عن أبی عبد الله البرقی رفعه قال نظر أبو عبدالله علیه السلام إلى داود الرقی و قد ولی فقال: من سره أن ینظر إلى رجل من أصحاب القائم علیه السلام فلینظر إلى هذا.
32. معلی بن خنیس أبو عبد الله: ... ضعيف جدا لا یعول علیه.
33. شیخ در تهذیب بیان می‌کند: عَلِيُّ بْنُ حَـدِيدٍ وَ هُوَ ضَعِيفٌ جِدًّا لَا يُعَوَّلُ عَلَيَّ مَا يَنْفَرِدُ بِقَلْبِهِ.
34. انا لانجد القدماء فرقوا فی مقام العمل و فی موارد الترحیح عند التعارض، بین من قبل فی حقه بعض تلك المدائح و بین من وثقوه صریحا،...و هذا یثبت بأن الممدوح عند القدماء یقرب من العادل، و انهما من صنف واحد و ان توصیف بعضهم بالوثاقه و آخر بالصلاح و الزهد أو الدیانة تفنن فی العبارة»(سبحانی، 1412ق، ص 154)

35. یقدم قول الجارح لأنه نص على قول المزكى لانه ظاهر. (فضلی، 1416ق، ص 160)
36. ولا يذكرون الجرح الا مفسرا لما قد يكون جرحا عند المتشددين وليس كذلك عند غيرهم. (باجی، بی تا، ج 1، ص 31)
37. ومع ذلك فيهم المعتنون والمعتلون والمتساهلون. (همان، ج 1، ص 31)
38. «از دیگر فروع مبحث در کتب اصول فقه، مسئله کیفیت جرح و تعدیل است. از آنجا که جرح مرتبط با ثبوت فسق یا نقص خاصی در راوی است، اما تعدیل مرتبط با عدم ثبوت چنین امری است، اصولیان چون شافعی از اواخر سده دوم قمری، بر این نکته تصریح کرده اند که تعدیل مطلق قابل پذیرش است، اما جرح مطلق بدون ذکر سبب، اعتباری ندارد (ر.ک: غزالی، المستصفی، ص 129؛ علامه حلی، 1411ق، ص 211؛ درباره اعتبار سبب نزد محدثان، ر.ک: بخش های پیشین مقاله). شافعی به نکته ای اشاره می کند که کسی دیگری را به دلیلی واهی جرح کرده بود و در مقابل چون و چراهای شافعی پاسخی نداشت (ر.ک: الام، 205/6؛ برای تفصیل، ر.ک: خطیب، الکفایه، 110 بی). در توضیح گفته می شد که عدالت امکان حصر ندارد، اما جرح به خصلتی واحد هم حاصل می شود (غزالی، المنحول، ص 262). در میان امامیه، این قول از شیخ طوسی شناخته است (طوسی، الخلاف، 218/6، 220؛ مامقانی، ص 93). ابوالطیب طبری از اصولیان شافعی محدثان را به سبب کثرت جرح مورد انتقاد قرار داده و جرح بدون ذکر سبب را معتبر نشمرده است (ر.ک: خطیب، ص 108). درباره ضرورت ذکر سبب در جرح، بیشتر بر این نکته تأکید می شد که ممکن است آن سببی که از دیدگاه جارح موجب قرح در شخصیت است، از دید نقادان بعدی موجب چنین قرحی نباشد (غزالی، همان جا)» (پاکتچی، 1388، ص 729-730)
39. (المقام الثانی) فی قبول الجرح والتعدیل مجردین عن ذکر السبب وقد اختلف الناس فیه فذهب قوم الی القبول مطلقا وآخرون الی عدم القبول مطلقا و فصل ثالث فقبله فی الجرح دون التعدیل و رابع فعکس و ذکر (السید محسن فی رجاله) ان هذا الخلاف فی المخالفین و فی (القوانین) و هذه الاقوال الاربعه للعامة و فی (المعالم) - بعد ذکرها - قال: ولا اعلم فی الاصحاب قائلا بشئ منها ثم حکى بعد ذلك عن والده الشهيد الثانی - رحمه الله - القول بالاکتفاء بالاطلاق فیهما حیث یعلم عدم المخالفة فیما به یتحقق العدالة والجرح و مع انتفاء ذلك یكون القبول موقوفا علی ذکر السبب، (وقال) و هذا هو الاقوی و وجهه ظاهر لا یحتاج الی البیان (انتهی) و لا یخفی ان هذا راجع الی القول الثانی اعنی عدم القبول مطلقا إذ الاطلاق انما هو بالنسبة الی التفصیل بین الجرح والتعدیل لا بالنسبة الی صورة العلم بعدم المخالفة و عدمه إذ لا قائل بعدم القبول حتی مع العلم بعدم المخالفة فیما به یتحقق العدالة والجرح و حیثنذ فلا یتیم ما ذکره من اختصاص هذه

- الاقوال بالمخالفین و کیف كان فالاقرب هو القول بالقبول مطلقاً (دلنا علی ذلك) عموم الأدلة الدالة علی حجیة خبر العادل والأدلة الدالة علی اعتبار الشهادة. (الخاقانی، 1404ق، ص 52-53)
40. فقیه و رجالی شیعه نیمه اول قرن چهاردهم؛ شاگرد میرزای بزرگ شیرازی و آخوند خراسانی و استاد آیت الله مرعشی و... صاحب آثار فراوان در فقه و اصول و رجال. (1305-1358ق)
41. فاننا نقبل قول المعدل وكذا الجرح ونحمله علی الواقع وهو غیر متعدد ولا نتوقف علی التفصیل أو ذكر السبب والظاهر انه علی ذلك الیدین والطریقه من علمائنا السالفین كما صرح به السید فی رجاله حیث قال: بعد ذكر الخلاف فی هذه المسأله: «و کیف كان فهذا الخلاف فی المخالفین و اما اصحابنا فالذی يظهر من تتبع طریقتهم فی الرواه انما هو الاخذ بالاطلاق ما زالوا یستندون فی تعدیل من یعدلون الی الشیخ أو النجاشی أو ابن الغضائری أو غیرهم من علماء الرجال فإذا رجعنا الی اصولهم لم نجد فی كلامهم غالباً الا الاطلاق غیر انهم لا یقولون الا علی ارباب البصائر التامه فی هذا الشأن كالمذكورین دون من ضعف مقامه و كثر خطاه الا ان یدكر السبب فیستنهضون السبب و یجعلونه راویا و یجتهدون» (خاقانی، 1404ق، ص 53-54)
42. حاج میرزا أبو الهدی الملقب بكمال الدین کلباسی (متوفی سنه 1356ق).
43. فكیف یصح لنا الاخذ بالجرح والتعدیل منه بدون ذكر السبب (کلباسی، 1419ق، ص 185)
44. ویدل علیه اتفاق أصحابنا علی قبولهما مطلقین. (همانجا)
45. تقدیم الجرح مطلقاً هذا هو المنقول عن جمهور العلماء لان المعدل یخبر عما ظهر من حاله و قول الجرح یشتمل علی زیاده علم لم یطلع علیه المعدل، فهو مصدق للمعدل فیما اخبر به عن ظاهر حاله الا انه یخبر عن امر باطن خفی علی المعدل و ان شئت قلت: ان التعدیل و ان كان مشتملاً علی اثبات الملكة الا انه من حیث نفی المعصیه الفعلیه مستند الی الاصل بخلاف الجرح فانه مثبت لها و الاثبات مقدم علی النفی.
46. ذكر العلامة و غیره فی الكتب الاصولیه: أن الجرح مقدم علی التعدیل یعترض علیه من لا یعبأ به. (مبادی الوصول الی علم الاصول للعلامة الحلی: ص 211)
47. عالم بزرگ شیعه سید محمد مهدی بحر العلوم (1155-1212ق).
48. قال سید بحر العلوم فی رجاله (ج 2، ص 45): «إذا تعارض الجرح و التعدیل فالجرح مقدم».
49. نزد اصولیان در نقد رجال نیز اغلب جرح مقدم شمرده می شد. در بیان وجه آن گفته می شد ترجیح جرح از آن روست که ممکن است سببی از فرد تعدیل کننده پنهان مانده باشد، ولی فرد جراح از آن آگاه باشد. (ر.ک: جصاص، ج 1، ص 220/ رازی، ج 4، ص 410/ نیز علامه حلی، مختلف...، ج 8، ص 424) برخی ترجیح جرح را به سبب استناد آن به یقین دانسته‌اند، در حالی که

تعدیل و عدم جرح منتسب به آمارات است. (شهید اول، الدروس...، ج 2، ص 79؛ درباره اقوال، ر.ک: میرداماد، ص 169) در بسط همین نظریه، شماری از اصولیان، جرحی را مقدم بر تعدیل شمرده‌اند که سبب جرح در آن ذکر شده باشد (قمی، ابوالقاسم، ص 473) یا به تعبیر دیگر، یقین مورد بحث و آن وجه پنهان مانده از معدل به طور مشخص معلوم باشد. بر همین پایه است که برخی تصریح کرده‌اند اگر معدل دقیقاً سبب ذکر شده توسط جارح را ذکر کند و بر منتفی بودن آن تأکید کند، جرح مقدم بر تعدیل نخواهد بود (ر.ک: علامه حلی، مبادئ، ص 212)، از آن رو که در اینجا تعدیل هم به اندازه جرح می‌تواند به آگاهی و یقین منتسب باشد. شیخ انصاری یادآور شده است که تقدیم جرح بر تعدیل بر مبنای آن است که عدالت «حسن ظاهر» تلقی گردد، اما در صورتی که عدالت «ملکه» دانسته شود، این تقدیم وجهی ندارد (ص 31)، زیرا معدل بر پایه فحوص و حصول آگاهی به تعدیل گراییده است، نه به صرف اعتماد بر نرسیدن قرح. برخی از اصولیان متأخر بر این باورند که در موارد تعارض میان جرح و تعدیل، ملاک ترجیح قراین است و در صورت فقدان قراین باید در ترجیح توقف کرد. اینان مقدم بودن مطلق جرح بر تعدیل را نمی‌پذیرفتند. از آن جمله سبکی ضمن برحذر داشتن از ترجیح مطلق جرح بر تعدیل، یادآور می‌شود برخی از افرادی که امانت و عدالت آنان ثابت شده است و جرحی نادر درباره آن‌ها وارد شده و قرینه‌ای بر سبب جرح دلالت دارد، التفاتی به جرح آنان نمی‌شود؛ این سبب ممکن است تعصبی مذهبی یا غیر آن باشد. او این مبحث را به سبب پاسخ‌گویی به جرح برخی از بزرگان اهل سنت، مانند جرح ابوحنیفه توسط ثوری، جرح مالک بن انس توسط ابن ابی ذئب، یا جرح شافعی توسط یحیی بن معین گشوده است. («قاعده...»، ص 57-58، جم؛ نیز شیخ بهایی، الوجیزه، ص 5؛ تونی، ص 167؛ مناوی، ج 2، ص 629-631 و 639-640؛ حاج حسن، ج 1، ص 439-440) تعدیل غالباً به لفظ بیان می‌شود، اما تعدیل به فعل نیز از فروع مبحث در کتب اصولی است. حالت نخست تعدیل به فعل آن است که فردی که صلاحیت تعدیل را دارد، از شخصی حدیثی نقل کند، بدون آنکه درباره شخصیت وی اظهارنظری کند؛ برخی در چنین مواردی صرف نقل حدیث را ناظر به تعدیل شمرده‌اند. نزد برخی از اصولیان، چنین نقلی اگر از سوی کسی صورت گرفته باشد که نقل احادیث ضعیف را جایز نمی‌شمارد، می‌تواند تعدیل تلقی گردد (غزالی، المنخول، ص 264؛ رازی، ج 4، ص 411). (پاکتچی، 1388، ص 730-731)

50. بهاء‌الدین محمد بن حسین عاملی معروف به شیخ بهائی از بزرگان شیعه (953-1030ق)

51. الظاهر من شیخنا البهائی رحمه الله فی الحبل المتین، فإنه بعد ما جرى علی تصحیح روایة الیمانی، استنادا إلی شهادة جمع بوثاقته، قال: (ولا یقدح تضعیف ابن الغضائری له، فإن الجرح إنما

يقدم على التعديل مع تساوى الجرح والمعدل، لا مطلقاً) والظاهر أن المراد من عدم التساوى، حيثية الكثرة. (كلباسى، 1419ق، ص 44-45)

52. فالجرح مقدم على التعديل و ان تعدد المعدل و زاد على عدد الجرح؛ على الاقول الاصح.
53. هذا واكثر الناس على اطلاق القول بتقديم الجرح من دون تعرض للتفصيل بذكر السبب وعدمه واتحاد الزمان وعدمه وغير ذلك من الوجوه التى قدمنا وكيف كان فالوجه فيه اما لغلبة الفسق فى الناس فكان ارجح فى النفس واغلب على الظن لان الفرد يلحق بالاعم الاغلب وهو كما ترى أو لان اقصى ما للمعدل انه لم يعثر على ما يوجب الفسق أو ما يخالف المروءة مع طول المعاشرة فظن العدالة أو اطلع على ما يوجب ظنها وان لم تطل وما كان ليدهى العلم بالعدم والجرح يقول قد اطلعت على فسقه أو مخالفته للمروءة فلو كذبناه وتركنا قوله لعدلنا عمن يحكى عن يقين الى من يتعلق بالظن وحاصله ان الجرح اطلع على ما لم يطلع عليه المعدل وعلى هذا فلا منافاة بين القولين ولا تعارض حقيقة إذ مرجعهما على هذا الى ادرى ولا ادرى.» (الخاقانى، 1404ق، ص 57-58)

54. لا وجه للقول بتقديم الجرح مطلقاً كما عليه بعض.

55. آيت الله سيد موسى شيبيرى زنجانى (متولد 1306ش / 1346ق)، از مراجع عظام تقليد و صاحب نظران علم رجال.

56. زين الدين بن على بن احمد عاملى معروف به شهيد ثانى (911-966ق)، از نامدارترين و برجسته ترين فقها و علمای اماميه.

57. ان الجرح انما قدم على التعديل بسبب زيادة العلم من الجرح على المعدل.

58. ان ذلك انما يتم فى الاخبار المتعارضة بالاطلاق والتقييد والعموم والخصوص لحكم اهل اللسان فيها بذلك بعد تنزيل الكلامين بمنزلة كلام واحد لمتكلم واحد لا يجوز عليه العدول فيكون بعضه وهو النص قرينة للظاهر ومن الواضح ان هذا لا يتأتى فيما نحن فيه إذ لا يكون كلام شخص قرينة لآخر مع امكان الاختلاف فى رأى والاجتهاد فلا وجه للجمع بما ذكروا مع تعدد المزكى والجرح بل ولا مع اتحاده وتعدد الكتاب المتضمن للجرح والتعديل لانفتاح باب العدول وتبدل الراوى بل ومع اتحاد الكتاب ايضا بان يزكى فى موضع ويجرح فى آخر كما هو واضح. (خاقانى، 1404ق، ص 56-57)

59. اذا أمكن الجمع فهو المطلوب، و ان لم يمكن الجمع فالحكم التوقف و الرجوع إلى الاصل المناسب للمقام. (فضلى، 1416ق، ص 162)

60. فلو قال المزکی هو ثقۀ والآخر فطحی جمعنا بینهما وقلنا هو فطحی ثقۀ فی دینہ فترک ظاهر الثقۀ لظهوره فی الامامی اما لثبوت الاصطلاح علی ذلك بواسطة الیدین و الرویة المسلمة المتعارفة علی ذلك كما یدعی.

61. قاضی ابوحنیفۀ النعمان بن ابی عبدالله محمد بن منصور بن احمد بن حیون التمیمی المغربی (متوفای 363ق).

62. محمد بن حسن بن علی معروف به شیخ حر عاملی (1033-1104ق)، عالم و محدث مشهور امامیه و صاحب کتاب تفصیل وسائل الشیعۀ الی تحصیل مسائل الشریعۀ که به وسائل الشیعۀ معروف است.

63. الشیخ اسد الله تستری مشهور به کاظمی (1185-1234ق)، فقیه و عالم شیعی.

64. صاحب کتاب الدعائم (ابوحنیفۀ نعمان بن محمد بن منصور قاضی مصر فی ایام الدولۀ الاسماعیلیه) و هذا الرجل كما یلوح من کتابه من افاضل الشیعۀ بل الامامیه و ان لم یرو فی کتابه الا عن الصادق علیه السلام و من قبله من الائمة علیهم السلام و قد ظهر للعلامۀ المجلسی ان اسمه ابوحنیفۀ نعمان بن محمد بن منصور قاضی مصر فی ایام الدولۀ الاسماعیلیه و لذلك لم یرو عمن بعد الصادق علیه السلام من الائمة و ذکر انه کان مالکیا ثم صار امامیا... و قال صاحب البحار ان اخباره تصلح للتأیید و التأكيد...

65. محمدباقر بن محمدتقی بن مقصود علی مجلسی، معروف به علامه مجلسی و مجلسی ثانی (1037-1110ق)، از کبار علما و محدثین شیعه.

66. از نواب اربعۀ حضرت صاحب الزمان علیه السلام.

67. مرحوم نجاشی درباره او می نویسد: «جلیل القدر عظیم المنزلۀ فینا و عند المخالفین... روی أنه حبسه المأمون حتی ولاء قضاء بعض البلاد و قیل: إن أخته دفنت کتبه فی حال استتارها و کونه فی الحبس أربع سنین فهلکت کتبه و قیل: بل ترکتها فی غرفۀ فسال علیها المطر فهلکت فحدث من حفظه.» (نجاشی، 1407ق، ص 326) مرحوم شیخ طوسی در الفهرست درباره او می نویسد: «یکنی ابا أحمد من موالی الأزد و اسم أبی عمیر زیاد و کان من أوثق الناس عند الخاصۀ و العامۀ و أنسکهم نسکا و أورعهم و أعبدهم.» (طوسی، بی تا، ص 404)

68. راوی و رجالی مشهور شیعی که به دلیل سکونت در منطقه «برقۀ» قم به البرقی معروف است. (حلی، 1411ق، ص 14)

69. تقدیم قول المعدل مطلقا نقله بعضهم قولاً و لم نقف علی قائله و لا علی دلیل له و قصاری ما

یتصور فی توجیهه أنه اذا اجتماعا تعارضا، لان احتمال اطلاع الجارح على ما خفى على المعدل معارض باحتمال اطلاع المعدل على ما خفى على الجارح من تجدد التوبة و الملكة و اذا تعارضا تساقطا و رجعنا الى أصالة العدالة في المسلم، «غفاری و صانعی پور، 1384، ص 108_109/ با نزدیک به همین عبارات، ر.ک: فضلی، 1416ق، ص 160)

70. مورد اجراء هذه الأصالة أو مجال تطبيقها عند الرجاليين في الروای المشكوك الحال. (فضلی، 1416ق، ص 110)

71. والاقرب هو القول بالرجوع الى المرجحات من غير فرق بين كون التعارض بالاطلاق والتقييد أو بالتباين والتنافي وبعبارة اخرى لا فرق في الرجوع الى المرجحات بين كون التعارض بالظهور والنصوصية أو بالنصوصية والتنافي من الجانبين كما لو قال المزكى هذا عدل أو ثقته و الجارح يقول ضعيف أو كذاب أو غالاً و نحو ذلك فيؤخذ بقول الارجح منهما كيف كان لكثرة اطلاعه و سعته باعه أو لكونه الاتقن أو الاخبر بحاله لكونه معاصرا له الى غير ذلك مما يوجب قوة الظن فيكون هو المتبع لبناء العقلاء على ذلك.

72. ان الجرح أنما قدم على التعديل بسبب زيادة العلم من الجارح على المعدل.

منابع

1. ابن الغضائري، احمد بن حسين واسطی بغدادی، الرجال، ج 2، قم: مؤسسه اسماعيليان، 1363ق.
2. ابن داود حلی، تقی الدين حسن بن علی، الرجال، تهران: دانشگاه تهران، 1383ق.
3. باجی، ابوالولید سليمان بن خلف بن سعد ابن أيوب الباجی المالکی، التعديل والتجريح لمن خرج عنه البخاری فی الجامع الصحيح، دراسة و تحقیق أحمد لبار (أستاذ بكلية اللغة العربية بمراكش)، بی جا، بی تا.
4. برقی، احمد بن محمد بن خالد، رجال البرقی، تهران: دانشگاه تهران، 1383ق.
5. پاکتچی، احمد، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران: مرکز نشر دائرة المعارف بزرگ اسلامی، 1388ش.

6. تستری الكاظمی، الشيخ اسد الله بن اسماعیل، مقابس الانوار و نفائس الاسرار فی احكام النبی المختار و عترته الاطهار صلوات الله عليه و عليهم ما تواتت الاعصار و الادوار، تبریز: مطبعه

- حاجی احمدآقا کتاب فروش تبریزی، چاپ سنگی (نسخه تصویری از چاپ سنگی)، 1322ق.
7. جرجانی و الکافیجی، رسالتان فی مصطلح الحدیث، تحقیق علی زوین، بی جا: مکتبه الرشد، 1407ق.
8. جرجانی، عبدالله بن عدی بن عبدالله بن محمد أبو أحمد، الكامل فی ضعفاء الرجال، الطبعة الثالثة، بیروت: دارالفکر، 1409 ق.
9. حلّی، علامه یوسف بن مطهر (1411ق)، خلاصه الاقوال فی علم الرجال (رجال العلامة الحلّی)، قم: دار الذخائر (این چاپ از نسخه چاپ دوم کتاب مربوط به سال 1381 هجری از کتابخانه حیدریه نجف اشرف عکس برداری شده است).
10. خاقانی، شیخ علی، رجال الخاقانی، الطبعة الثانية، بی جا: مرکز النشر مکتب الاعلام الاسلامی، 1404ق.
11. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج 5، قم: مرکز نشر آثار شیعه، 1410ق/ 1369ش.
12. داوری، مسلم، اصول علم الرجال؛ بین النظریة و التطبيق، قم: مطبعة نمونه، 1416ق.
13. ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، و یلیه ذیل میزان الاعتدال لابی الفضل عبدالرحیم بن الحسین العراقی، دراسة و تحقیق و تعلیق علی محمد معوض، عادل احمد عبدالموجود، شارک فی تحقیقه عبدالفتاح ابوسنة، بیروت: دارالکتب العلمیة، 1416ق.
14. رازی، ابن ابی حاتم، کتاب الجرح و التعذیل، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، بی تا.
15. سبحانی، جعفر، اصول الحدیث و احکامه فی علم الدراية، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، 1412ق.
16. سیفی المازندرانی، علی اکبر، مقیاس الرواة فی کلیات علم الرجال، ج 2، قم: دفتر انتشارات اسلامی، 430 ق.
17. طوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن، اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)، مشهد: دانشگاه مشهد، 1348ش.

18. _____، الاستبصار فیما اختلف من الاخبار، ج3، تهران: دار الکتب الاسلامیه، 1390ق.
19. _____، الرجال، قم: انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، 1415ق.
20. _____، الغیبه، قم: مؤسسه معارف اسلامی، 1411ق.
21. _____، الفهرست، نجف اشرف: المکتبه المرتضویه، بی تا.
22. _____، تهذیب الاحکام فی شرح المقنع، ج4، تهران: دار الکتب الاسلامیه، 1365ش.
23. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی، الدرایه فی علم مصطلح الحدیث، نجف: مطبعه النعمان، بی تا.
24. _____، الرعايه فی علم الدرایه، تصحیح عبدالحسین محمدعلی بقال، الطبعة الثانية، قم: منشورات مکتبه آیت الله مرعشی النجفی، 1413ق.
25. علوی، محمد بن عقیل، العتب = عتب الجمیل علی اهل الجرح و التعدیل، قاهره: الهدف لاعلام و النشر، --13ق.
26. غفاری، علی اکبر و محمدحسن صانعی پور، دراسات فی علم الدرایه (تلخیص مقباس الهدایه)، تهران: سمت، 1384ش.
27. فضلی، عبدالهادی، اصول علم الرجال، بیروت: مؤسسه ام القرى للتحقیق و النشر، 1416ق.
28. قاسمی، مرتضی، علم درایه، رجال و تراجم، تقریر درس آیت الله شبیری زنجانی، کاشان: نشر محتشم، 1380ش.
29. کلباسی، أبو الهدی ابن ابی المعالی، سماء المقال فی تحقیق علم الرجال، تحقیق سید محمد حسینی قزوینی، قم: مؤسسه ولی العصر علیه السلام للدراسات الاسلامیه، 1419ق.
30. مرعشلی، یوسف، علم الجرح و التعدیل و اهمیته فی دراسة الاسانید و الحكم علی الحدیث، بیروت: دارالمعرفة، 1430ق.
31. مشکینی الاردبیلی، میرزا ابوالحسن، وجیزه فی علم الرجال، تحقیق زهیر الأعرجی، لبنان: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، 1411ق / 1991م.
32. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، قم: انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، 1413ق.

84 □ دو فصلنامه حدیث پژوهی، سال ششم، شماره یازدهم، بهار و تابستان 1393

33. میرداماد، محمد بن باقر بن محمد حسینی استرآبادی، الرواشح السماویة فی شرح الاحادیث

الامامیة، قم: مکتبه آیت الله العظمی المرعشی النجفی، 1405ق.

34. نجاشی، ابوالعباس احمد بن علی، رجال النجاشی (فهرس اسماء مصنفی الشیعة)، قم:

انتشارات جامعه مدرسین، 1407ق.

35. وحید بهبهانی، محمدباقر بن محمد اکمل، الفوائد الحائریة، قم: مجمع الفکر الاسلامی،

1415ق.